



■ در دوران حضور در حوزه علمیه قم، از چپ: شهید عارف حسینی، حجت‌الاسلام سید جواد هادی و حجت‌الاسلام سید عابد حسین حسینی.



نماد ایمان و خلوص در روزگار ما

گفتنی‌هایی ناگفته از سیره عملی علامه شهید

سید عارف حسین حسینی

حجت‌الاسلام و المسلمین سید جواد هادی

در این مورد من کلمات شهید را هیچ وقت فراموش نخواهم کرد. ایشان در جواب فردی که می‌خواست بین ما اختلاف بیندازد، فرمود: «ما یک روح در سه قالب هستیم»

ما در حقیقت این مطلب را نتوانستیم در زمان حیات ایشان درک کنیم، ولی اکنون که او از میان ما رفته و به پروردگار خود پیوسته است، آن فرمایش حضرت سیدالشهداء را درک می‌کنم که پس از شهادت ابوالفضل العباس (ع) فرمود: «الان انکسر ظهری» من نه تنها کمرم شکسته است، بلکه قلبم سوراخ شده و در وادی سنگلاخ پر خار مشکلات و مصائب تنهای تنها مانده‌ام و مقابله با این مشکلات و مصائب برای من خیلی مشکل است.

من که با تحمل این فاجعه عظمی، جنازه خود را حمل می‌کنم و به گشت و گذار می‌پردازم و زنده بودن را به خویشستن تلقین می‌کنم، اگر شاهکارش بناهم شاید بی‌مناسبت نباشد، البته این هم بر اثر تربیت اوست، چون ما در دوران دوستی خود بر این مسئله تاکید داشتیم و با هم پیمان بستیم که تا جان در بدن داریم، کار برای رسیدن به هدف را ادامه خواهیم داد و میدان را برای خصم خالی نگذاریم. همان پیمان است که در نعش بی‌جان من روح می‌دمد و عزم و اراده را در من ایجاد می‌نماید.

ای شهید! من تا خون ناپاک خود را با خون مقدست مخلوط نکنم، عهد خود را بسا تو فراموش نخواهم کرد و پیوسته هدف را دنبال خواهم کرد و نخواهم گذاشت پرچمی که از دستت افتاده است، بر زمین بماند. من همواره کوشش خواهم کرد که پرچم رنگین آغشته به خون تو را بر دوش نحیف خود حمل کنم و این کاروان به راه خمینی بت‌شکن ادامه و رهنمود آن حضرت را شمع راه خود قرار خواهد داد.

من می‌توانم با اطمینان بگویم که در طول ۱۸ سال، به اندازه‌ای به شهید نزدیک بودم که هیچ رازی در میان ما از همدیگر پوشیده نبود یا بهتر بگویم هیچ رازی در بین ما راز نبود. من او را از نزدیک دیدم،

در نجف، وقتی می‌خواست برای ازدواج به پاکستان مراجعت کند، برای من استاد تعیین کرد تا بتوانم در غیابش از محضر وی استفاده کنم. مراجعت ایشان به پاکستان برای من اولین تجربه فراق بود که تحمل آن برایم خیلی سخت بود. این درحالی بود که مدت دو سال و نیم از ورود من به نجف اشرف می‌گذشت. بعد از آن مدت، دو سال دیگر در نجف اشرف ماندم و در این مدت رابطه من با او به وسیله نامه برقرار بود.

در سال ۱۹۷۵ زمانی که بعضی‌ها ما را از عراق بیرون کردند، یک ماه و نیم در سوریه و لبنان به سر بردم و از آنجا به حوزه علمیه قم آمدم و ایشان تقریباً یک

من از این انسان فرشته‌خون نمونه‌های زیادی از برادری و اخوت، محبت و راستی، تقوی و خلوص و احساس مسئولیت را مشاهده کردم که در هیچ جای دیگر ندیده بودم. من در طول مدت دوستی، مدیون احساسات بی‌شمار این انسان بزرگ بوده‌ام. اگر ملاقات من در نجف اشرف با او اتفاق نمی‌افتاد و همدردی‌ها و سرپرستی‌های ایشان نبود، معلوم بودم و در کدام دره حیرت و ضلالت قدم برمی‌داشتم.

سال بعد از آن به قم تشریف آوردند و یک بار دیگر توفیق نصیب من شد و من در سایه پربرکت دوستی و محبتش قرار گرفتم. در شهر مقدس قم برادر عزیز دیگری به جمع پر از محبت و صمیمیت ما پیوست و ما زندگی پر از اخوت و برادری را به معیت آقای سید عارف حسین حسینی در این شهر آغاز کردیم.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم
من چهره خندان ایشان را بعد از نماز مغرب و عشا در مدرسه آیت‌الله بروجردی نجف اشرف در آوریل ۱۹۷۱ زیارت کردم. امام جماعت این مدرسه مرحوم امام (ره) بودند. شهید در اولین ملاقات به دل من راه پیدا کرد و پیمانی از برادری و اخوت بین ما منعقد گردید که تا صبح پنجم آگوست ۱۹۸۸ (روز شهادت ایشان) ادامه یافت و در این سال‌های طولانی، من از این انسان فرشته‌خون نمونه‌های زیادی از برادری و اخوت، محبت و راستی، تقوی و خلوص و احساس مسئولیت را مشاهده کردم که در هیچ جای دیگر ندیده بودم. من در طول مدت دوستی مدیون احساسات بی‌شمار این انسان بزرگ بوده‌ام. اگر ملاقات من در نجف اشرف با او اتفاق نمی‌افتاد و همدردی‌ها و سرپرستی‌های ایشان نبود، معلوم نبود که امروز من چه بودم و در کدام دره حیرت و ضلالت قدم برمی‌داشتم.

او در راه‌های پرنشیب و فراز و تنگ و تاریک زندگی دستم را گرفت و با احتیاط و هوشیاری فوق‌العاده، سفر در وادی پر خار و خس را به من آموخت و هر چه را که به دست آورده‌ام، مرهون محبت و راهنمایی‌های او بوده است. من در کودکی به نجف اشرف رفتم. او مرا به عنوان برادر کوچک خود پذیرفت و مانند برادری بزرگ در هر شعبه زندگی، مرا راهنمایی کرد. مسائل و مشکلات معمولی که دیگر طلاب تازه وارد با آن مواجه می‌شوند، من به علت همدردی‌های او کمتر با چنین مسائلی روبرو شدم.

شهید در همان روزهای نخست ورود من، مسئله حجره، شهریه و درس و بحث را برام رو به راه کرد، به‌ویژه اینکه تدریس دروس را خود به عهده گرفت و من در تمام مدت دو سال و شش ماه اقامت خود در نجف، تمام دروس را پیش او تلمذ کردم و یا از اساتیدی که از طرف او برام تعیین شده بودند، استفاده می‌بردم.

در سال ۱۹۷۳ بعد از شش سال و نیم اقامت خود



سفر حج بیت‌الاسلام سید عارف حسینی در کنار شهید عارف حسینی

بیست مرتبه با پای پیاده از نجف اشرف به کربلای معلی مشرف شده بود.

مؤمنین عراق و طلاب حوزه نجف در روزهای مخصوصی همچون سیزدهم رجب، سوم و پانزدهم شعبان، هجدهم ذیحجه و بیستم صفر از شهرهای مختلف به ویژه نجف اشرف با پای پیاده به سوی کربلا سرازیر می شدند. زائران پیاده در تعداد بسیار زیاد، به صورت گروه گروه، به سوی کربلا می آیند و تعداد زائران در این روزها معمولاً بیش از دیگر مناسبت‌هاست. شهید بزرگوار تا زمانی که در نجف تشریف داشت، سالی حداقل چهار مرتبه این عمل را انجام می داد. اگر در این سفرها همراه دوستان و رفقا بود، تدارکات سفر را خود به عهده می گرفت و وسایل خوردن و آشامیدن را مهیا می ساخت و اثاث زائرانی را که ضعیف بودند، خود حمل می کرد. حتی وسایل خوراک و کفش و دیگر وسایل دوستان را نیز به دوش می کشید.

از نجف تا کربلا دو راه است: یکی از کنار رود فرات که آن را سه روزه گام به گام و منزل به منزل طی می کنند و اعراب ساکن در بین راه، از آنان پذیرایی خوبی به عمل می آورند و حق میهمان‌نوازی را ادا می کنند. و راه دیگر که هشتاد کیلومتر است. این راه که جاده عمومی بین نجف و کربلاست، بی آب و علف است و فقط اتومبیل‌ها از آن عبور می کنند. البته در اواسط راه چند مغازه وجود دارد. شهید بزرگوار چنانچه می خواست پیاده به کربلا مشرف شود، این راه هشتاد کیلومتری را اختیار می کرد. پس از نماز صبح، از نجف راه می افتاد و نماز مغربین را در کربلای معلی می خواند. در بین راه فقط برای نماز و نهار توقف می کرد و بدون توقف‌های بی جا به راه خود ادامه می داد و این فاصله هشتاد کیلومتری

خلوت و جلوتش را دیدم. او به تمام معنی متقی بود.

دل من خزانهای از خاطرات و داستان‌های فراموش‌ناشدنی، صداقت، ایمان، خلوص، تقوا، احساس مسئولیت، راستگویی و همدردی این مرد بزرگ است. من فکر می کنم شخصیتی پاک و پاکیزه و مخلص همچون شهید حسینی را شاید کم در زندگی خود بتوانم بیابم و خواهم کوشید که با فشار آوردن بر ذهن مغفول خود خاطراتی را که در طول ۱۸ سال رفقت و دوستی در مورد ابعاد مختلف زندگی از ایشان دارم، به رشته تحریر درآورم تا آن بزرگمرد بهتر شناخته شود:

۱. تعبد و بندگی:

من از وقتی که ایشان را دیدم، در بندگی و اطاعت الله کوشا و مقید به نماز جماعت بودم. در حوزه علمیه نجف و قم همواره می کوشید که نماز پنجگانه را با جماعت بخواند. در نجف نماز صبح را در حرم حضرت امیر(ع) با جماعت می خواند. بعد از نماز تا طلوع آفتاب به مباحثه درس خود با یکی از دوستان مشغول می شد و از آنجا در راه بازگشت به حجره، یک نان و چیزی هم برای صبحانه می آورد. بعد از صبحانه دوباره به دنبال درس بیرون می رفت. نماز ظهر را با اقتدا به حضرت امام خمینی(قدس سره) در مسجد شیخ انصاری به جا می آورد. نماز مغرب و عشا را معمولاً در صحن حضرت امیر(ع) با اقتدا به آیت الله سید یوسف حکیم و یا در مسجد بروجردی کبری با اقتدا به حضرت امام خمینی(ره) به جا می آورد.

شدیداً پایبند به مستحبات بود. به تهجد و روزه‌های مستحب مداومت داشت. قرآن مجید را بسیار قرائت می کرد. من ندیدم که نماز جماعت را بدون عذر ترک کند. البته اگر مطالعه واجبی در پیش داشت، نماز فردای می خواند و به محض تمام شدن نماز به مطالعه مشغول می شد. من بارها از ایشان شنیدم که: «درس فقه و مطالعه آن، مقدم بر نماز جماعت است.» دعای کمیل را هر شب جمعه، بدون استثنا قرائت می کرد در نجف اشرف اکثر شب‌های جمعه به زیارت امام حسین(ع) به کربلا مشرف می شد. پایبند به زیارت ائمه معصومین(ع) بود. بیش از



بود و دائماً به نماز جماعت می رفت و حتی برای ادای نماز صبح به حرم حضرت فاطمه معصومه(ع) مشرف می شد.

۲. ولایت اهل بیت(ع):

وجود شهید بزرگوار از حب رسول و اولاد رسول(ص) لبریز بود. وجود او سرایا عشق بود. به بیان و یا استماع مصائب اهل بیت(ع) شدیداً علاقه‌مند بود در محفلی در نجف اشرف در حضور چند تن از دوستان فرموده بود که غلوکنندگان در حق اهل بیت(ع) و منکرین فضائل اهل بیت(ع) هر دو گروه از گمراهانند، ولی من از منکرین بیشتر تنفر دارم.

تابوتی در روز ۲۵ رجب در کاظمین در مراسم عزاداری حضرت امام کاظم(ع) به رسم سمبلیک پیکر آن حضرت(ع) برقرار می شود که مردم مناطق مختلف عراق برای شرکت در آن به کاظمین می آیند، شهید بزرگوار برای شرکت در این مراسم با علاقه وافری از نجف به کاظمین می رفت، ایشان به محض استماع مصائب متأثر شده و شدیداً می گریست. در ایام عزاداری سیدالشهدا(ع) چه در نجف و چه در قم با علاقه زیاد به نوحه خوانی می پرداخت و سینه می زد. من هم اکنون تصاویری از سینه زنی و زنجیر زنی ایشان را دارم. وقتی که بعضی از نادانان پس از انتخاب ایشان به عنوان رهبر شیعیان پاکستان شایعه‌سازی کردند که عقائد ایشان درست نیست و ایشان یا وهابی یا مخالف عزاداری سیدالشهدا(ع) است. من که عقاید او را دانسته و محبتش به اهل بیت(ع) را از نزدیک مشاهده کرده بودم، با شنیدن این شایعه بی اساس می سوختم و می گفتم که: خدایا اگر عارف حسینی وهابی و یا مخالف عزاداری است، پس دیگر کسی در کشور نیست که محب اهل بیت باشند. و دیگر چه کسی می تواند ادعای عشق آل رسول را داشته باشد؟! عارف حسینی عاشق و شفیقه اهل بیت بود. او خود نیز به طرز حزن‌انگیزی مصائب اهل بیت(ع) را می خواند. خداوند صوت دلنشینی به او عطا کرده بود. دعای کمیل را نیز با طرز حزن‌آمیزی می خواند و خود بی اختیار می گریست و مستمعین را به گریه

اکنون که او از میان ما رفته و به پروردگار خود پیوسته است، آن فرمایش حضرت سیدالشهداء را درک می کنم که پس از شهادت ابوالفضل العباس (ع) فرمود: «الان انکسر ظهري» من نه تنها کمرم شکسته است، بلکه قلبم سوراخ شده و در وادی سنگلاخ پر خار مشکلات و مصائب تنهای تنها مانده‌ام و مقابله با این مشکلات و مصائب برای من خیلی مشکل است. من با تحمل این فاجعه عظمی، جنازه خود را حمل می کنم و زنده بودن را به خویشتن تلقین می کنم.

را به راحتی تا نماز مغربین طی می کرد. ما که بعضی مواقع با پای پیاده به کربلا مشرف می شدیم، یک روز تمام قدرت برخاستن از ما سلب می شد، ولی شهید عزیز به محض رسیدن به حرم حضرت سیدالشهدا(ع) مشرف می شد و می گفت ما باید با گرد و غبار مسافرت به خدمت مولای خود شرف حضور یابیم. شهید در سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ در قم



می‌شناسد.

در ملاقات‌ها همواره در سلام گفتن به دیگران سبقت می‌گرفت و بچه و بزرگ و پسر و جوان برای او در این مورد یکسان بودند. هر کس که برای ملاقات می‌آمد، از جای خود برمی‌خاست. یکی از ویژگی‌های بسیار برجسته شهید، سخاوت و بذل و بخشش ایشان بود. او هرچه داشت از خود نمی‌پنداشت بلکه سعی می‌کرد دارائی خود را بین دیگران تقسیم کند و اگر غذای مطبوعی در منزلش تهیه می‌شد، سعی می‌کرد حتما کسی را در آن شریک نماید. او از شکم‌پرستی و شکم‌پروری اجتناب می‌کرد و غذا کم می‌خورد.

شهید از حوادثی که اتفاق می‌افتاد، شدیداً متأثر می‌شد مثلاً اگر جنگ و جدال می‌شد یا کسی مظلوم واقع می‌شد یا صدمه و مشقتی بر مؤمنین وارد می‌شد، سخت متأثر و متألم می‌گشت و تا حد توان به مصیبت‌زدگان کمک می‌کرد و این معنی در وجود ایشان بوضوح جلوه‌گر بود که در درد و غم جامعه سهیم بود. بویژه وقتی که مسئولیت رهبری را به عهده گرفت، این احساس شدت گرفت و اگر در هر جای پاکستان مؤمنین با مشکلات روبرو می‌شدند یا حادثه‌ای برای آنها پیش می‌آمد، شخصا برای دلداری آنان به منطقه آسیب‌دیده می‌رفت، لذا در اکثر مواقع در حال سفر بسر می‌برد و در این زمینه، آسایش و استراحت خود را نیز هرگز مدنظر نداشت.

یکی دیگر از علل محبوبیت فوق‌العاده ایشان در بین مردم، همین بود که مردم با جان و دل احساس می‌کردند که او در غم و مصیبتشان شریک است. خداوند متعال روح استقامت و تحمل و بردباری عجیبی را به ایشان عنایت کرده بود که در هیچ وقتی به علت نامساعد بودن اوضاع و وجود مشکلات و مسائل نهراسید.

در اقدامات خود از برخورد‌های عجولانه پرهیز می‌کرد و بعد از تفکر و تأمل بسیار به اقدام شایسته‌ای دست می‌زد و وقتی که بعد از تأمل زیاد به نتیجه‌ای می‌رسید و موضع خود را اتخاذ می‌کرد دیگر هیچ وقت از آن عقب‌نشینی نمی‌کرد.

وجود شهید بزرگوار از حب رسول و اولاد رسول(ص) لبریز بود. وجود او سراپا عشق بود. به بیان و یا استماع مصائب اهل بیت(ع) شدیداً علاقه‌مند بود در محفلی در نجف اشرف در حضور چند تن از دوستان فرموده بود که غلوکنندگان در حق اهل بیت(ع) هر دو گروه از گمراهانند، ولی من از منکرین بیشتر تنفر دارم.

همین امر باعث شده بود که از معلومات عمومی زیادی برخوردار باشد. در زمان مسئولیت رهبری و قیادت، با وجود تراکم مسائل و مشکلات، از این امر مهم غافل نبود و حتی در حین سفر هم با خود کتابی برمی‌داشت و در اتومبیل و اوقات فراغت آن را مطالعه می‌کرد.

شهید تا زمانی که در حوزه نجف و قم مشغول تحصیل بود. به عنوان محصلی زحمتکش و متقی شناخته می‌شد، این بود که طلاب هم درس و هم مباحثه‌اش و همچنین اساتیدش به او فوق‌العاده احترام می‌گذاشتند و شاگردانش شدیداً تحت تأثیر اخلاق و کردار او قرار می‌گرفتند و علاقه پیدا می‌کردند که به اخلاق استاد خود متخلق شوند.

۴. اخلاق و کردار شهید:

خداوند متعال شهید مظلوم ما را مجموعه‌ای از اخلاق بلند و کردار پسندیده قرار داده بود و همین اخلاق حسنه موجب شده بود که محبوب همگان باشد. هر شخصی برای خود ویژگی‌هایی دارد که شخصیت او را می‌سازد. برخورد خوب و اخلاق حسنه و تواضع و فروتنی، بیش از دیگر جوانب ابعاد شخصیت ایشان نمایان بود. شخصی که برای دیدار به حضورش می‌رسید، طوری با وی برخورد می‌کرد که فکر می‌کرد مدتی است که شهید او را

می‌انداخت. ایشان درباره عزاداری سیدالشهدا(ع) می‌فرمود: «عزاداری شاه‌رگ حیات‌هاست».

۳. تدریس و تعلیم:

من در حوزه علمیه قم و نجف ایشان را از نزدیک، هم به عنوان یک طلبه و هم به عنوان یک استاد دیدم. در درس خواندن و درس دادن جدی بود، با عشق و علاقه درس می‌خواند و با همان عشق و علاقه مشغول تدریس می‌شد. به اساتید خود عشق می‌ورزید و بر شاگردان نیز شفیق بود. من که شاگرد ایشان بودم هیچ وقت به رخ من نکشید که مثلاً من شاگرد ایشان و او استاد من است. هیچ وقت نمی‌پسندید که کسی بگوید فلانی شاگرد من است، یا شاگرد من بود، یا من به فلانی درس داده‌ام.

به هر حال این شخصیت، عاری از مرض خودخواهی و خودپسندی بود. یک مرتبه به من فرمود: «گاهی اوقات که من برای بازدید به مناطق مختلف می‌روم، وقتی کسی مرا «قائد» صدا می‌کند، برایم شعار می‌دهد و یا از من تعریف می‌کند، من شرمند و سرفکنده می‌شوم».

ایشان هیچ وقت این چیزها را نمی‌پسندید، لذا به کرات به مردم می‌فرمود: «من به احساسات شما احترام می‌گذارم، ولی من مستحق این شعارها نیستم. این فقط شخصیت حضرت امام خمینی است که با قیام خود به ما جرئت داده است که در مقابل ظالمین و جابرین بایستیم و هیچ هراسی هم نداشته باشیم و این شخصیت حضرت امام امت است که قفل‌هایی را که از قرون متمادی به لب‌های ما زده بودند، گشود و فقط او مستحق شعار و احترام است».

او همواره در بین همکلاسی‌های خود به عنوان شاگرد ممتاز متقی، با ورع و زحمتکش شناخته شده بود و همه اساتید خود را دوست می‌داشت، ولی به اساتیدی همچون شهید محراب «آیت‌الله مدنی» و «آیت‌الله مرتضوی» که هم اکنون در مشهد مقدس از اساتید بلندپایه حوزه به حساب می‌آید و «آیت‌الله شهید مطهری» و «آیت‌الله حرم‌پناهی» فوق‌العاده ارادت داشت. ایشان در نجف اشرف در درس لمعه «آیت‌الله مدنی» حاضر می‌شد و لذا همواره در هنگام تدریس از شخصیت و زهد و تقوا شهید مدنی برای من تعریف می‌کرد و کلمات و سخنان ایشان را درباره حضرت امام امت برای بنده نقل می‌کرد. بعد از درس همراه شهید مدنی به راه می‌افتاد و برای شرکت در نماز جماعت به امامت حضرت امام، با ایشان به مدرسه «آیت‌الله بروجردی» می‌رفت.

شهید بزرگوار حسینی (رضوان‌الله تعالی علیه) در رابطه با درس به سه چیز متعهد بود:

۱. نوشتن درس:

شهید هر کتابی را که می‌آموخت، آن را می‌نوشت، از این رو در کتابخانه‌اش دست‌نوشته‌های زیادی با دست خطش به یادگار مانده است.

۲. مباحثه درس:

شدیدا به مباحثه پایبند بود. بعد از درس‌های خود به مباحثه می‌پرداخت و هیچ‌وقت آن را ترک نمی‌کرد.

۳. مطالعه:

ایشان حتی در اوقات فراغت نیز به کتابخانه‌های بزرگ می‌رفت و موضوعات مختلفی را مورد مطالعه قرار می‌داد و از آن کتاب‌ها یادداشت‌برداری می‌کرد.



سینار آینه چه در عنوان: محبت‌انگیز سید عارف‌الحسینی و حب علی‌حیدری در کنار شهید عارف‌الحسینی.

■ تظاهرات برانست از مشرکین در مکه مکرمه از چپ: حجت الاسلام سید ساجد علی نقوی، علامه سید عارف حسین حسینی و حجت الاسلام سید جواد هادی.



روشن شود. او در طی دو سال برای بی‌اثر نمودن شایعات ظالمین و مزدوران استعمار و در اثبات شیعه بودن و حمایت از عزاداری، ایمان و ولایت اهل بیت (ع) و خلاصه دفاع از تبلیغات سوء گذشته، چندین بار یادآوری کرد که: «ببینید من که سید و عاشق اهل بیت و عزادار آن انوار و مصابیح هدایت هستم، باید تمام استعدادها و صلاحیت‌ها را برای بی‌اثر نمودن شایعات این دشمنان خدا، مبنی بر اینکه من مخالف عزاداری هستم. و عقیده‌ام تشیع نیست و ... صرف کنم! تعجب آور است که این شایعات توسط افرادی منتشر می‌شود که تا دیروز اصلاً شیعه هم نبودند».

طی سخنرانی‌های خود در این مورد تکرار کردند که من بیش از همه ولایتی‌ها حامی عزاداری سیدالشهدا و عاشق اهل بیت هستم. ولی فرق میان ما و آنها این است که آنها در ادعایشان نه دلیل دارند و نه سندی و ما در کنار اعتقاد به تشیع می‌توانیم دلائل و براهینی محکم بر این مسائل اقامه کنیم.

فرمایشات معروف ایشان همچون «عزاداری شاه‌رگ حیات است»، «عزاداری، شفاه‌الله است» در واقع پاسخی بود به افراد مغرضی که شایعه‌پراکنی می‌کردند و می‌گفتند که عارف حسین مخالف عزاداری است، یا افرادی که تحت تأثیر چنین شایعات بی‌اساسی قرار گرفته بودند. شهید عزیز از این شایعات شدیداً تاسف می‌خورد و همیشه می‌فرمود که این چه جنایتی است، ما این فرصت‌ها را می‌توانستیم در راه خدمت به ملت شیعه مورد استفاده قرار دهیم و کارهای مفیدی را برای این ملت مظلوم می‌توانستیم انجام دهیم. اکنون باید در چنین کارهایی صرف کنیم. به هر حال چنین مسائل بی‌اساس صرف شد، ولی باز هم کاری که شهید در بقیه‌مدت رهبری خود یعنی تقریباً دو سال و نیم زمان مختصر انجام داد، ملت را در زمینه‌های زیر به پیشرفت‌های چشم‌گیری نائل نمود.

۱. افزودن به وقار و عزت ملی.
۲. بیدار نمودن اندیشه سیاسی در اذهان ملت.
۳. معرفی مذهب بصورت اصیل.
۴. زائل نمودن ایده غلط جدائی دین از سیاست.
۵. تدارک جایگاه مرکزی برای ملت.
۶. وابسته نمودن تمامی سازمان‌های موجود در بین شیعیان به جایگاه مرکزی برای ملت یعنی نهضت اجرای فقه جعفری.
۷. مطرح نمودن نهضت اجرای فقه جعفری بعنوان معیار تشخیص مذهب شیعه در سطح کشور و عرصه بین‌الملل.
۸. خارج ساختن نهضت از محدودیت‌ها و هدایت نمودن آن به راه‌هایی برای بدست آوردن اهداف و مقاصد عالی مذهبی.
۹. ابلاغ جایگاه اصلی علماء به مردم با کردار و عمل عالی انسانی خود.
۱۰. از بین بردن یاس‌ها و نومیدی‌ها و حس ضعیف و ناتوان بودن از بین مردم و القاء شخصیت به مردم.
۱۱. از بین بردن شبهات موجود در رابطه با علماء از اذهان طبقه درس خوانده و روشنفکر.
۱۲. ایجاد تماس بین شیعیان پاکستان و نهضت‌های بین‌المللی اسلامی. ■

به ذهنم می‌آید دارم می‌نویسم و مبالغه نمی‌کنم، نه، هرگز چنین نیست، بلکه من به مدت هیجده سال به عنوان برادر ایشان در کنارش بوده‌ام و لذا تمام این ویژگی‌ها را دیده و لمس کرده‌ام و بارها در میدان عمل نیز خوبی‌ها و نیکی‌های ایشان را مشاهده کرده‌ام که اگر بگویم فرشته‌ای بود بر روی زمین، سخن به گراف نگفته‌ام.

با مدنظر داشتن این ویژگی‌های خوب و عالی، انسانی بود که در ماه جولای ۱۹۸۰، موقعی که شیعیان در کنوانسیون شیعه در شهر اسلام‌آباد اجتماع کرده بودند و برای رساندن و قبولاندن خواسته‌های خود، کاخ

مشکلاتی که در ششم جولای سال ۱۹۸۵ پیش آمد، بسیاری از بزرگان را به هراس و داشت و فکر می‌کردند طوفانی آمده که به کسی رحم نخواهد کرد، ولی شهید بزرگوار با آگاهی از این حادثه و با وجود تالم و تاثر شدید، بدون هیچ واژه‌ای برای حضور در بین مردم آسیب دیده و ستم کشیده، به سوی «کوئته» پرواز کرد که نگذاشتند از فرودگاه کوئته به داخل شهر بروند و به زور او را روانه کراچی کردند. به هر حال شهید همواره می‌گوشید که در درد و غم مردم به تمام معنی شریک باشد.

رخدادی که در سال ۱۹۸۸ در «کلکته» پیش آمد سیزده قریه و روستا و قصبه را در کام نابودی فرو برد. شهید به محض آگاهی برای رفتن به کلکته، روانه روالپندی شد و فوراً مبالغی پول نقد را برای کمک به مؤمنین آسیب دیده آن سامان ارسال نمود.

۵. استعدادهای رهبری:

شهید بزرگوار از تمامی اوصاف و ویژگی‌های خوبی که برای پیشروانی و قیادت لازم و ضروری است، برخوردار بود و از صفات رذیله‌ای که باعث نفرت و انزجار همگان می‌شود، پاک و مبرا بود. اخلاق نیکو، فهم و هشیاری، عقل و تدبیر، قاطعیت در تصمیم و اراده بلند و پرمحتوی بودن فکر، سلامتی نفس، شجاعت، عزت نفس، همدردی با مردم، درک مسائل، جرأت و شهامت، علی بودن روحیه، ثبات قدم، پذیرش انتقادات صحیح، جرئت قبول مسئولیت و اعتراف به کوتاهی‌ها و ضعف‌ها، بری بودن از حرص و دنیاپرستی، قبول مشورت، اجتناب از تاکید در سخن خویش و رد مشورت‌ها، ایستادگی بر موضع صحیح و حق، ایمان، امانت، صداقت، صراحت لهجه، قاطعیت، تقوی، خلوص، تعبد و بندگی، احترام به بزرگ‌تر از نظر سنی، محبت به کوچک‌ترها و دیگر اوصاف پسندیده در رگ و پی ایشان تعبیه شده بود.

خداوند سبحان خود می‌داند که من این اوصاف را نوشتم که صفحات بیشتری را سیاه کنم و لذا هر چه

به اساتیدی همچون شهید محراب «آیت‌الله مدنی» و «آیت‌الله مرتضوی»، «آیت‌الله شهید مطهری» و «آیت‌الله حرم‌پناهی» فوق‌العاده ارادت داشت. در نجف اشرف در درس لمعه «آیت‌الله مدنی» حاضر می‌شد و همواره در هنگام تدریس از شخصیت و زهد و تقوا شهید مدنی برای من تعریف و کلمات و سخنان ایشان را درباره حضرت امام امت برای بنده نقل می‌کرد.

ریاست جمهوری و نخست‌وزیری و وزارتخانه‌های دیگر را محاصره کرده بودند، به دوستان خود گفتم که به جز سید عارف حسین حسینی هیچ شخصیتی نیست که مستحق این مسئولیت بزرگ باشد.

کاری که شهید بزرگوار در مدت کوتاه چهار سال و اندی انجام داده است، اگر با نگاهی اجمالی مورد مطالعه قرار گیرد، شاید استعدادهای او برای خیلی‌ها